

وصفی از زلزله کاشان: صبح‌های بیدگلی (متوفی ۱۲۰۶) از آثار شوم زلزله کاشان سخن می‌گوید:

چون به چشم زخم گردون از فشار زلزله
کوجه و بازار آن شد آنچنان ویران که کس
پای بر جانه اساسی در وی از پست ویلنسد
کس در آن باقی نه غیر از چند کس از خاص و عام
در ماه ژوئن ۱۷۰۷ میلادی، یعنی در همان ایامی که شاه سلطان
حسین با شصت هزار تن، از درباریان برای زیارت مرقد اسام رضا

قحطی

به مشهد رفته بود، ساکنان اصفهان گرفتار قحط و غلاء شدیدی شده بودند. بطوریکه کروسینسکی نقل می‌کند: مالکان بزرگ از بی‌سروسامانی کشور استفاده می‌کردند و از ورود غلات به شهر جلوگیری می‌کردند تا قیمت غلات خود را در نتیجه کمیابی بالا ببرند. در چنین وضع آشفته‌ای، عده کثیری در میدان شاه‌گرد آمدند و بر عمارت عالی قاپوسنگ انداختند و خواستار آزادی عباس میرزا، برادر شاه، شدند تا او را بر تخت بنشانند.

این اقدام، بمنظور بر تخت نشاندن برادر شاه سلطان حسین، چند بار در طی سلطنت او تکرار شد و شاه برای آنکه عباس میرزا جای او را نگیرد، خوشبختانه اجازه نداد او را از نعمت پینایی محروم کنند.^۱

«در سال ۱۶۹۰ میلادی، طاعون بسیار شدیدی در بصره شیوع یافته بود که در نتیجه آن، قسمت اعظم پادگان و مأموران ترک مقیم

طاعون

این شهر نابود شدند؛ و همچنین هزاران نفر از ساکنین آن از بین رفتند (هر روز پانصد نفر در شهر می‌مردند).^۲

قحطی در ۱۷۱۷، بار دیگر به اصفهان روی آورد. سربازی آلمانی به نام ورسز، در خاطرات خود، می‌نویسد: «فقر و فاقه در اصفهان رواج داشت؛ نان چنان کمیاب بود که فقرا شتران و اسبان و استران مرده را می‌خوردند. روزی یکی از اسبهای هلندیها مرد و لاشه او را به خیابان افکندند. ظرف یک ساعت، مردم تمام گوشتهای آن را بردند.»^۳

چنانکه ضمن شرح وقایع تاریخی یادآور شدیم، در ایامی که اصفهان در محاصره قوای محمود افغان بود، مردم دچار قحطی شدید شدند. بهای نان و سایر مواد غذایی، در نتیجه کمیاب بودن، بسرعت ترقی کرد و عده کثیری از گرسنگی جان سپردند. لاکهارت با استناد به منابع متعدد، می‌نویسد: حتی توانگران نیز نمی‌توانستند گوشت بخرند. در چند دکانی هم که باز بود، فقط گوشت اسب و خر به قیمت گزاف فروخته می‌شد. مردم سگ و گربه را وحشیانه دنبال می‌کردند و آنها را با حرص و ولع می‌خوردند، و حتی از خوردن موش ابا نداشتند. به قول یکی از مورخان ایرانی [محمد خلیل، مجمع‌التواریخ، ص ۵۸] «مردمی که جامه ابریشمین برتن داشتند،

۱. رك لا رس لاهارت، انقراض سلسله صفویه. ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۵۶-۵۵.

۲. همان، ص ۵۹.

مثل کرم ابریشم، به خوردن برگ درختان پرداختند.»

مردم فقیرتر، از استیصال، کفشهای کهنه و چرمهای گندیده و پوست درختان و حتی فضله چهارپایان را جمع آوری می کردند و می خوردند. در نتیجه، عده زیادی از آنان در اثر غذای ناسازگار و گرسنگی، بیمار شدند و مردند. الکساندر کشیش می نویسد که در اواخر ماه، شمشیرگرسنگی چنان تیز شد که وقتی بیماری می مرد، دوسه نفر بیدرنگ، گوشتهای گرم او را کلد به بدون فلفل یا چاشنی می خوردند؛ و اگر پسر یا دختر جوانی دیده می شد، آنها را برای مدجوع بداخل منازل می کشاندند و می کشتند.»

گذشته از این، گوشت انسان اغلب در دکانها به اسم دیگر فروخته می شد. حتی خود شاه مجبور شد گوشت شتر و اسب بخورد. عاقبت کار به جایی رسید که توانگران نیز قادر نبودند احتیاجات خود را برطرف کنند؛ زیرا غذایی برای خرید در شهر یافت نمی شد. در نتیجه، پول ارزش خود را از دست داد. وقتی مرد متمولی می مرد، کسی حاضر نمی شد او را دفن کند. روزی در اواخر محاصره اصفهان، محمد محسن، نویسنده کتاب ذبده المتواریخ باعده ای، خانه ها را برای کشف مواد غذایی بازمی می کرد؛ ناگهان در سرداب یکی از منازل بازرگانان معروف، چهارده کیسه یافت که هر کدام صدمن تبریزی وزن داشت. محمد محسن و همراهانش، با شوق و ذوق، تمام کیسه ها را شکافتند ولی دیدند که حاوی عباسیهای جدید است؛ لذا با خشم و عصبانیت، کیسه ها را بجا گذاشتند و به تجسس در جای دیگر پرداختند.

هر چه محاصره بیشتر طول می کشید، اوضاع وحشت انگیزتر می شد؛ خیابانها پر از اجساد بود که کسی نمی خواست آنها را دفن کند، و اگر هوای سالم و سازگار اصفهان نبود، تعداد اشخاصی که از طاعون مردند، بمراتب بیشتر می شد.

پس از آنکه محمود افغان با ملک محمود سیستانی در شکست صفویه موافق و همداستان شدند، یأس و نومیدی مردم شدیدتر شد. تعداد مردگان رو به افزایش گذاشت و بالذاته ای جسد در زاینده رود انداختند که تا ماهها بعد، آب آن قابل آشامیدن نبود.»

محاصره اصفهان شش ماه بطول انجامید. بدرستی نمی توان گفت، چند هزار نفر از گرسنگی و بیماری تلف شدند. ظاهراً بیش از ۲ هزار نفر در جنگ به خاک هلاک افتادند؛ ولی لااقل، چهار برابر آن عده، از گرسنگی و طاعون جان سپردند.^۱

«در اواخر دوره صفویه، در سال ۱۷۲۱ میلادی، چنان زلزله سختی در تبریز روی داده بود که تقریباً تمام دیوارهای آن فرو ریخته و در حدود هشتاد هزار نفر در آن حادثه از بین رفته بودند.»^۲

چون محاصره اصفهان نهمه ماه بطول انجامید، قیمت نان از یک من پنجاه دینار به یک من ده تومان رسید. مردم گرسنه اصفهان، به قول مؤلف (مستم المتواریخ، در هر گوشه و کناری که اطفال یا هر کسی را که تنها می یافتند می گرفتند، می کشتند، می پختند و می خوردند. چون کار به اینجا کشید، مردم اصفهان «باهای وهوی و گریه و زاری... بالاجماع والاجتماع، هجوم عامه

زلزله تبریز

قیام مردم اصفهان
علیه
شاه سلطان حسین

۱. دك، همان، ص ۱۹۶-۱۹۱.

۲. همان، ص ۲۹۵.

و بعد کثرت ازدحام نمود به دور دولتخانه مبارکه پادشاهی؛ و قصر اعلی «علی قاپی» را سنگباران نمودند و غوغا و های وهوی بسیار نمودند...»^۱ چون کار به اینجا رسید ناچار شاه تسلیم شد.

گرانی شدید در عهد سلطان حسین
در جریان حمله محمود افغان به ایران، گیلاننقز، ضمن گزارش وقایع دلخراش آن ایام به اسقف اعظم میناس، می نویسد که در ژوئیه ۱۷۲۳، کار قحط و غلا از بد به بدتر گرایید:

گندم هر منی ۸ تومان بها یافت؛ برنج هر منی ۱۰ تومان بها یافت؛ روغن هر منی ۱۲ تومان بها یافت؛ تخم مرغ هر دانه ۲۰۰ دینار.

دیگر در شهر گوسفند، گاو، اسب و شتر باقی نماند که به مصرف خوراک رسد؛ از این رو آنان (مردم شهر) به خوردن گوشت خر ناگزیر شدند که هر من آن دو تومان قیمت داشت. سایر خوردنیها نیز همچنین سخت کمیاب و بغایت گران بود. در نتیجه، از شدت گرسنگی، مردم شهر به خوردن گوشت سگان، گربکان و پوست و فضولات جانوران و کشفهای کهنه و هر حیوانی که می توانستند بگیرند ناچار شدند. گرسنگی چنان بود که جوانی پستانهای خواهر مرده خویش را برید؛ و بسیاری از مردم فرزندان خود را جوشانیدند و یا کباب کردند و خوردند. چنین بود قحطی و گرانی در شهر اصفهان. ولی خداوند به ارمینان رحمت و عنایت فرموده بود؛ چه در جلغا خوراکیها چندان فراوان بود که نان هر من صد دینار و یک گوسفند به ۱۵۰ تا ۲۰۰ دینار ارزش داشت؛ و سایر خوراکیها بهمین نسبت ارزان و فراوان بود.^۲

زلزله های کاشان
کاشان یکی از مناطق زلزله خیز ایران است. «از اواخر قرن دهم هجری ببعده، سه بار در کاشان زلزله روی داده است؛ بطوریکه هر یک از آنها علاوه بر هزاران نفر تلفات جانی که همراه داشته، ضایعات مهم و زیانهای فراوانی هم به اماکن و بناهای تاریخی وارد نموده، و برخی را بکلی نابود ساخته است.

نخست، زلزله سخت و شدید سال ۹۸۲ هجری که، چون قریه فین کانون زلزله بود، ساختمانهای آن ناحیه و مجاور آنرا بکلی ویران نموده و به گفته تادایخ (وضه الصفا جلد هشتم، صفحه ۱۴۷)، بیش از سه هزار منزل و مأوی مردم را منهدم و بالغ بر ۱۲۰۰ تن از نفوس اهالی را هم تلف نموده است.

دومین زلزله بسیار شدید و بنیان کن کاشان، در سال ۱۱۹۲ روی داده و بر اثر آن، تمام ابنیه مهم و ساختمانهای بزرگ شهر فرو ریخته و کسانی هم که نیمه جانی از آن معرکه هولناک بدر بردند، بواسطه نداشتن محل سکونت، در خارج شهر متواری گشتند. ابوالحسن مستوفی غفاری که شرح این زلزله را در تادایخ گلشن مراد نگاشته است، می گوید: تلفات آن در شهر کاشان بیش از هشت هزار نفر بود.

گویندگان دیگر آن عصر، مانند هاتف اصفهانی، صباحی بیدگلی و آذر شاملو، هر یک

۱. (سقم التوادایخ، پیشین، ص ۱۵۹)

۲. پطرس دی سرکیس گیلاننقز، سقوط اصفهان، (گزارشهای پطرس... درباره حمله افغانان...) ترجمه کارو- مهناسیان ۴ مقدمه و حواشی محمد مهرداد، ص ۵۵ به بعد.

قصائد مفصلی دربارهٔ ویرانیه‌ها و تلفات جانی و مالی مردم گفته‌اند تا آنکه به فرمان کریمخان زند، گروهی از کارگران فنی از ولایات دیگر کاشان آمده به سرپرستی عبدالرزاق خان کاشی، حاکم آنجا، نخست حصار و برج و باروی شهر رامرت و سپس بازار و کوچه و ابنیهٔ عمومی و مساجدی که قابل اصلاح بوده تعمیر نموده‌اند؛ چنانکه صباحی بیدگلی پس از تجدید بنای بازار کاشان، گفته است:

کوچه و بازار آن شد آنچنان ویران که کس
 شد در اندک روزکی بازار آن معمور و یافت
 بار دیگر در سال ۱۲۶۰ هجری، زلزلهٔ مخربی وقوع یافت که کانون اصلی آن کوهستانهای
 بخشی قصر بوده و بیش از ۱۵۰۰ تن از دهقانان را به کام مرگ کشانیده، بسیاری از ابنیه و
 ساختمانهای بزرگ و کوچک را هم منهدم ساخت. «۱»

در اواخر عهد کریمخان زند «هفت سال پی در پی، در فارس ملخ
 خوارگی و در اصفهان و عراق سن خوارگی شد و در شهر شیراز نان
 گندم به وزن تبریز به ۲۵ دینار و در اصفهان نان گندم یک من
 به وزن شاه به ۵۰ دینار قیمت رسید. همهٔ عساکرو برایا هراسان و جملهٔ خلائق ترسان شدند.
 و کیل الدوله فرمان داد که در اصفهان انبارهای غلهٔ دیوانی را بکشایند و در چهار گوشهٔ
 میدان شاه، غله را خرمن نموده و بدور هر خرمنی صد ترازو بگذارند و گندم را یک من به وزن
 شاه به دو بیست دینار و جو را یک من به وزن شاه به صد دینار بفروشدند. امتثال امرش نمودند. جمیع
 دواب سرکار سلطانی را، از شتر و قاطر و الاغ، بجانب ری و قزوین و آذربایجان بردند و از انبار-
 های دیوانی غله بار نمودند و به شیراز آوردند؛ غله یک من به وزن تبریز به ۱۴۰ دینار، بسبب
 اخراجات منازل و راه، وارد شهر شیراز شد.

مبارزهٔ کریمخان باگرانی و قحطی

ابنای دولت عرض نمودند، مقرر بفرما غلهٔ آورده رایک من به هزار و پانصد دینار بفروشدند. از
 روی غیظ، بسیار خندید و فرمود: یک باب دکان علانی و حناطی از برای ما بکشایید. از قرار
 تقریر شما، ما مرد علاف و غله فروش می‌باشیم. ما لشکر و رعیت خود را مانند اولاد خود دوست
 می‌داریم. مقرر فرمود که گندم را یک من به وزن تبریز به ۲۰۰ دینار و جو را یک من به وزن
 تبریز به صد دینار بفروشدند. همهٔ خلائق از عساکر و رعایا از شر قحط ایمن گردیدند. قانون آن
 والجاه این بود که در همهٔ ممالک و بلاد قلمرو ایران، غلهٔ دیوانی را در انبارهای سلطانی
 ذخیره نگاه می‌داشتند و هر سال آن را تجدید می‌کردند؛ و این قانون پسندیدهٔ پر فواید از
 حضرت یوسف به یادگار مانده. «۲»

در سال ۱۲۶۰، زلزلهٔ شدیدی در کاشان روی داد که موجب
 خرابی دهات و مزارع و تلف شدن عدهٔ کثیری از کشاورزان گردید.
 ادیب شیبانی شاعر، در وصف این زلزله، می‌گوید:
 اکنون که شد قیامت موعود آشکار
 آن وعده‌ای که داد، وفا کرد روزگار

زلزلهٔ قصر و قهرود به سال ۱۲۶۰ قمری

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، بهین، ص ۲۰-۱۹.

۲. (مستم‌التواریخ، بهین، ص ۲۲۲-۲۲۱) (به اختصار).

شد زلزله به خطه کاشان و حول آن
تهرود و قمصر آنگه کاسو و کوشیان
باران کشیدشان همگی را بزیر سقف
از زلزله دو هفته گذشته کنون هنوز
قمصر بهشت بود و عمارات او قصور
پنج و دهی که زنده بماند به هر دهی

مبارزه کریم خان زند با قحطی اصفهان

کز شهر و ده نه بود بجای ماندی و نه تار
باقی نماند نام و نشانی از این چهار
پس رجنه سقف بر سرشان کرد استوار
نه دشت و نه زمین و نه که را بود قرار
شد قصرهای عالی او جمله خاکسار
از لرز کوه و ده که لرزان بوند و زار

در همان ایامی که کریم خان زند با حریفان زورمند خود دست و پنجه
نرم می کرد، در اصفهان، عراق و چند نقطه دیگر، در اثر نیامدن
باران و یرف، قحطی بروز کرد و هر روز عده‌ای از مردم، در اثر گرسنگی و
بیغذایی، به خاک هلاک می افتادند؛ در حالی که شاه اسماعیل

سوم کوچکترین قدسی برای نجات مردم بر نمی داشت و می گفت: اگر می خواهید قحطی از بین
برود به مسجد بروید و عبادت کنید. کریم خان زند دامن همت بر کمر زد و غیر از تهیه آذوقه
برای مردم، بذرفراهم آورد تا در اولین فرصت بکارند. موقعی که در تهران بود، توانست مقداری
برنج از ولایات شمالی به تهران وارد کند. وی برای نجات مردم اصفهان، صدها ارابه را مأمور
کرد که برنج از ولایات شمالی ایران به تهران و اصفهان وارد کنند. چون زمستان در پیش بود،
تأکید کرد که ارابه‌های حامل آذوقه شب و روز، راه پیمایی کنند. مورخین شرق نوشته‌اند که
به دستور کریم خان، چهل هزار قاطر، پیوسته، از مازندران و گیلان برنج به مناطق قحطی زده حمل
می کردند.^۲

قحطی کرمان:

یکی از قحطیهای سخت کرمان در دوران محاصره آقا محمدخان
بوقوع پیوست. به قول وزیر «پس از گذشتن سه ماه، بسبب قلت

آذوقه در شهر، قریب دوازده هزار مردوزن از حصار بیرون نمودند. آتش قحط و غلا در شهر بالا
گرفت. بعضی مردم به پوست و پشگل گوسفند تغذیه می کردند و بعضی به اسه (هسته) خرما
و تراشیده نجاری سدجوع می کردند. کاهگل بیشتر خانه‌ها را تراشیده و شسته برای علیق
اسبان سپاه بردند. سگها و گربه‌ها را خوردند [تاریخ کرمان، ص ۳۶۲] محاصره چهار ماه
طول کشید. معمری حکایت می کرد: تخم خرما اگر پیدا می شد، یک من، ۱۸ قروش می -
خریدند و می خوردند [خرماندهان کرمان، ص ۵].^۳

از آنچه گذشت، خوانندگان تاحدی بانظا هرگونگون زندگی شهری، و انواع مشکلات و
آفات و سوانحی که حیات مردم را تهدید می کرد آشنا شدند. ناگفته نگذاریم که انواع بلیات،
مخصوصاً قحطی، تا پنجاه شصت سال پیش مکرر گریبانگیر مردم می شد. و بعلت نبودن راههای
ارتباطی امن و آرام و وسایل نقلیه موتوری، رسانیدن آذوقه به مردم تقریباً محال بود. به همین
علت، در این موارد، هزاران نفر از مردم شهرها و دهات از گرسنگی یا بیماری جان می دادند.

۱. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین (متن دوحاشیه). ص ۲۵۵-۲۵۴.

۲. ذک: خواجۀ تاجداد، پیشین. ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۳.

۳. آسپای هفت سنگ، پیشین. ص ۲۱۹.

در کتاب (ستم التواریخ، ضمن توصیف دوران فرمانروایی محمد حسن خان قاجار، از وضع و اطراش مردم پس از جنگهای فتووالی، سخن بمیان آمده است. «چون در اصفهان و بلوکات و اواغیش، بسبب آمد و شد ملوک و طوایف، هلاک حرث و نسل شدید روی داده و ابواب قحط و هلاک عظیم بر روی آن شهر بهشت آسا و اهلش گشاده و مزارعش از نظم و نسق زراعت دور، و با بدراشتانی و تخم کاری مانند غربال و آب، و اراضیش مانند عشاق، از دیدن روی زارع، معشوق آسا محروم و مهجور، و جمیع مآکولات در آن خطه فردوس مانند، چون وفای نازنینان لایاب، و آرام و امنیت در آن، چون وعده ماهجینان نقش بر آب بود و محجوبان بیحساب از لیاقت فوت، بی قوت برخاک راهها افتاده، با کمال اقتضاح، و سردمان قوی بازوی چست و چالاک از نظوردن غذا سست و ناتوان و بیجان شده میل می نمودند به عالم ارواح، و گندم و جو چون قریص صورت دلبران گندم گون، کم و گران بها، و عدس و ماش و نخود و حبوبات دیگر مانند نقطه خال رخسار مشکین مویان، بسیار عزیز القدر و دلربا.

صدای الجوع ناز و نعمت پروردگان پرنیان پوش به ذروه فلک هفتم به گوش کیوان، و آواز فزع و استغاثه نمودن برنا و پیر و کبیر و صغیر از بیقوتی به سمع کروییان می رسید، و نجیای با احترام از گرسنگی به خاک راه، بخواری و زاری، افتاده و می مردند و مشایخ عالی مقام در کوچها و بازارها جان به جان آفرین می سپردند.»

از جمله وقایع این سال، شیوع طاعون و نزول ملخ در گیلان و مازندران و اصفهان بود. حکمرانان این مناطق مشکلات کار خود را به اطلاع فتحعلی شاه رسانیدند و مقرر گردید از طبرستان و گیلان مالیات و عوارضی نگیرند و مبلغ چهارصد هزار تومان نیز بسبب ملخ-

قحط و غلا و برف
و سرما در
سال ۱۲۴۸

بخواری به اصفهان تخفیف دادند؛ و «هم در این سال، تراکم و تواتر برف در تهران و سایر بلاد ایران از حد و اندازه گذشت و در ری، از اول بیزان تا آخر حمل سال آینده که هفت ماه است، علی التوالی هوا کافور بیز می نمود و از انبوه برف راههای سراها و برزن مسدود ماند. کوهها ذر کوچها برافراشته گردید که از میان آن معبر کردند و بزحمت، اسباب معیشت سراسر آوردندی. طرق و شوارع بالکلیه بسته و راه آسد و رفت مسدود شد. هیزم و زغال عزت گوگرد احمز یافت.

این فقیر نگارنده (رضاقلی خان هدایت) از دشت ارژنه قصد شیراز داشت؛ مدت چهل روز بواسطه تواتر برف و انسداد معبر، از ذهاب و ایاب محروم بود. بسیاری از قوافل فرو شدند و برنیامدند. کارگزاران دولت پنجاه هزار غریب را نقد و جنس دادند.»^۲

سوختن شهر گیلان در عهد محمد شاه قاجار: «چون غالب بیوتات و سراها و دکاکین و عمارات آن ولایت از چوب است، از قضا آتشی در سرایی به دمیدن باد، بالا گرفت و چون در اطراف آن تغافل رفته بود، به دیگر عمارات در افتاد و کار از دست رفت. شهری بدان آبادی و جماعتی با آن چالاک بی سوختند، و سراها توده خاکستر شد. حضرت ظل الله، مال دیوانی را

۱. (ستم التواریخ، روشن، ص ۲۸۵-۲۸۶) (با اختصار).

۲. (روضه الصفا، روشن، ج ۱، ص ۲۷) (با اختصار).

به تخفیف مبذول داشت، و حکم اعلی صادر شد که شهری به از اول بنا کنند.^۱

بیماری طاعون

رضاقلی میرزا در سفرنامه خود، پس از بازگشت از اروپا، در اسلامبول، مواجه با بیماری طاعون می‌شود: «یوم سه‌شنبه شانزدهم، از قسطنطنیه اخباری آمد که طاعون شدتی کرده روزی دو هزار نفر تلف می‌شوند. در آن مقدمه، در چاره آن بلیه متحیر و بیچاره بودیم که بعد از مدت دو سال مسافرت، بدان درد بی‌درمان چه سازیم و چاره آن غایله را چه کنیم.»^۲

قحطی

دامنه قحطیهای زیانبخش و فلاکت‌بار تا پایان عهد قاجاریه ادامه یافت. چنانکه دیدیم، در هرقرن، چندین بار مردم با بلای خشکی و قحطی روبرو می‌شدند و میلیونها انسان به خاک هلاک می‌افتادند. در یادداشتهای سپهسالار تنکابنی نیز صحنه‌ای چند از قحطی سال ۱۳۳۶ [هجری قمری] توصیف شده است: «امشب که شب سه‌شنبه ۲۱ ماه جمادی الاول ۱۳۳۶ است، فردا صبح، انشاءالله تعالی، می‌خواهم بروم بسمت قزوین، برای سرکشی سدی که ساخته‌ام... الان چندماه است که طهران قحطی و گرانی، گندم خرواری یکصد و ده تومان رسیده که شاه به این قیمت، پرپرو، از گندم ذخیره‌اش به مردم بیچاره فروخته است. برنج خرواری صد تومان الی یکصد و بیست تومان؛ جو خروازی هشتاد تومان. تمام دکانین نانوائی بسته است. مردم گرسنه، از دهات نان می‌آورند. دو روز است که یک من تبریز یک [تومان؟] الی ۱۲ قران می‌خرند... بنده روزی ۴۰۰ نفر فقرا را غذا می‌دهم و روزی صد نفر را یکی یک قران علیحده پول می‌دهم؛ و امسال بقدر دو بیست هزار تومان خدا را شاهد می‌گیرم، به مردم انفاق و اعانه دادم. گندم و جوی خودم را هم به قیمت سی تومان الی چهل تومان فروختم... علی الحساب، روزی پنجاه نفر اقلا از گرسنگی می‌میرند. بیشتر تقصیری حاکمی است؛ دولت نداریم، پادشاه طفل، آن هم آدم به‌دور؛ از شهر فرار کرده رفته است به فرج‌آباد نشسته. گندمی انبار دارد، خیالش نگران فروش است... ایران در تمام ولایات [دچار] گرانی، قحطی، گرفتاری، بیصاحبی... در این سفر... عازم و جازم شده‌ام که خدمتی به ملت و دولت و انتظام مملکت خود امسال که ۷۳ سال است از عمرم می‌گذرد، بنمایم.»^۳

زمین لرزه و حریق در رشت

شهر رشت در طی تاریخ چندین بار دستخوش زلزله و حریق گردیده است. مهم‌ترین زلزله‌ها در سالهای ۱۱۲۱ و ۱۱۲۵ و ۱۲۲۳ و ۱۲۶۰ اتفاق افتاده است.

این شهر در سال ۱۱۶۵ هجری، بوسیله لشکریان محمد حسن خان قاجار ویران گردید و بعد هم سربازان کریمخان زند آن را به آتش کشیدند.

در حریق سال ۱۳۰۴ هجری، (۱۷۵۲ میلادی) تمام بازار و دو مسجد و تعداد زیادی از کاروانسراها ویران گردید. در سال ۱۳۱۶ هجری (۱۸۹۹ میلادی) قسمت اعظم بازار و تعداد زیادی کاروانسرا و حمام و مسجد ویران شد، و در حریق ۱۳۲۰ هجری (۱۹۰۲-)

۱. همان، ص ۲۸۶-۲۸۵ (به‌اختصار).

۲. سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه، پیشین، ص ۶۵۸.

۳. محمود نعلی، یادداشتهای سپهسالار تنکابنی، (مقاله) ۱ مجله راهنمای کتاب، سال چهارم، شماره ۶۵.

میلادی) در حدود هزار دکان و ده کاروانسرا از بین رفت.^۱

در جریان قحطی و خشکسالی ۱۲۲۸ فارس، فتحعلی شاه نخست دستور می‌دهد که بوسیله شتران و قاطران، از تهران و دیگر ولایات بارگیری غلات کنند و بجانب فارس گسیل دارند. ولی چون این کار مدتی بطول می‌انجامید، دستور داده شد که در شهر شیراز و سایر ولایات فارس، هر قدر جنس در انبارها هست بیرون آورده در بازارها و کوچه‌ها به قیمت مناسب بفروشند تا رفع عسرت شود. چون آن فرمان معرف اوضاع اجتماعی و اداری آن روزگار است مطالب مهم آن را نقل می‌کنیم:

«... بمقتضای مراسم سرحدت... آقا محمد حسن، پیشخدمت سرکار اقدس، را بجهت اطلاع از اوضاع مملکت و آگاهی از احوال رعیت، از دربار خلافت، مأمور و روانه فرموده بودیم. در این وقت، مشارالیه معاودت و شرف اندوز حضور... داشت که بعلت غلاء غلات و زیادتی تسعیرات، پریشانی و اغتشاش در احوال بعضی رعایا و ضعفا روی داده، و فقر و ملهوفین آنجا قرین تنگی و عسرت می‌باشند. این معنی بر رأی اشرف بغایت گران آمد... بجهت ترفیه حال رعایا امر شرف نفاذ یابد که شتران و قاطران از دارالخلافه تهران و دیگر ولایات عراق بارگیری غلات نموده حمل و نقل به فارس نمایند. از اینکه رفع پریشانی بطول می‌انجامید... مقرر فرمودیم... آنچه انبار در شهر شیراز و سایر ولایات فارس می‌باشد، هر قدر جنس در آنها باشد بیرون آورده در بازارها و کوچه‌ها به قیمتی مناسب بفروشند که رفع اینگونه عسرت گردیده، آسایش و رفاهی بجهت فقرا و ضعفا حاصل شود... خود، بنفس همایون، سرکشی به اهالی و رعایای آنجا فرموده شکستگیهای قاطبین آنجا را تدارکی شایسته فرمائیم... علی‌العجاله به‌خجسته فرزند نامدار، فرمانفرما، امر فرموده‌ایم که لازمه اهتمام در رفاه احوال رعایا بعمل آورده... و به هر یک از فضلا و علما و اعزه و اشراف و عموم ضعفا ابلاغ و حالی نموده آنها را مستظهر به رفع غائله غلاء مستبشر سازد، که هر یک از روی کمال اطمینان به دعاگویی ذات همایون و به‌اسرکاسی و رعیتی خود مشغول باشند... تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۸»

امراض واگیردار
رابینودر کتاب خود، می‌نویسد که در گیلان در اثر طاعون ۱۲۴۶ هجری، و وبایی که در سال ۱۲۷۲ مجدداً بروز کرد ویران گردید... بعد، طاعون ۱۲۹۴ وضع سلایمتری داشت. وبای ۱۳۱۰ همه‌گیر گردید و بیماری سفلیس در اثر جهالت مردم در اسر و اکسیفاسیون، وضع شومی ببار آورد.

رابینو در مورد لاهیجان می‌نویسد: لاهیجان از زمین لرزه‌ها، تاراجها، قتل و غارتها، حریقها و امراض واگیرداری که در آنجا رخنه می‌کرد، مصیبت‌های فراوان دیده است. ظهیرالدین، در این مورد، می‌نویسد که زمین لرزه سال ۸۹۰ هجری (۱۴۸۵ میلادی) بیش از هر جنابیتی در او اثر گذاشته است. این شهر در سال ۹۰۸ هجری بوسیله قوای امیر حسام‌الدین قومنی غارت شد؛ و این غارت به همه چیز یعنی پول، ابریشم، اسب، قاطر، آلات مسی، کاسه‌های چینی و قرآن و سایر کتب لطمه وارد ساخت. پانصد زن جوان و دختر را دزدیدند و بعد آنها را به شوهرها و خانواده‌هایشان فروختند. لاهیجان باز هم در سال ۹۱۰ هجری، و سال ۹۱۴ هجری، غارت

شد و در این غارت، کاخی که در آن بود ویران شد. بنا بر روایتی، در آغاز استیلای حکومت صفوی، حریق بزرگی این شهر را که تا «بازکیاگوراب» گسترش یافته بود، منهدم کرد و... دکان پرودری دوزی را از میان برد.

در شوال سال ۱۰۰۰ هجری، شاه عباس به گیلان آمد و دستور داد باغی را که در مقابل جلوخان قصر بود، و انواع و اقسام گلها و میوه‌ها در آن دیده می‌شد خراب کردند و دو هزار جریب زمین را که بعدها سبزه میدان نامیده شد، به زمین چوگان بازی تبدیل نمودند و اطراف آن درخت کاشتند.

قطب‌الدین لاهیجی، مؤلف محبوب‌المقلوب، به حریق سال ۱۰۰۸ هـ اشاره می‌کند که در آن، خانه‌اش در میان شعله‌های آتش ویران گردید، و از انهدام کتابخانه‌ای که دارای ۶۰۰ جلد کتاب بود اظهار تأسف می‌کند. او در مورد زمین‌لرزه‌ای در روز چهارشنبه عید قربان سال ۱۰۸۸ هجری که هنگام نماز صبح روی داد و در حدود ده ساعت طول کشید، اشاره نموده می‌نویسد که تمام مساجد مخصوصاً مسجد جامع و مناره‌ها و مقبره‌ها و ضریح‌هایشان و حمام‌ها و پلهای بیشماری ویران شده است... لاهیجان بعد از مرگ ابراهیم میرزا در سال ۱۷۴۹ میلادی، وسیله عمارلویا غارت شد، و طاعون سال ۱۸۳۰ و حریقهای وحشتناک ۲۱ صفر ۱۲۵۸، آن را به مصیبت و اندوه و ویرانی کشاند.

لاهیجان کنونی (عهد رابینو) دارای هفت محله و ۲۲۶۰ خانه و جمعیتی در حدود ۱۱ هزار نفر، ۱۵ مسجد و ۲۵ زیارتگاه... تعداد زیادی حمام، چهار مدرسه، شش کاروانسرا و سه بازار، که شامل سیصد دکان است، می‌باشد. در این شهر، دو زورخانه وجود دارد.^۱

در بیستم جمادی الثانی ۱۲۶۷ چهار ساعت به غروب مانده، در اثر نزول باران و تگرگ وحشت‌انگیز، سیلی بنیان کن از مرزودخانه خشک بجان شهر قزوین روان می‌شود. چهار محله قزوین را فرو گرفته، در دیوار و خانه و حصار متوطنین را از بنیاد برکنده قریب سه هزار خانه را ویران کرده بسیاری از خلائق را برده بود. ناصرالدین شاه پس از ورود به قزوین، دستور می‌دهد: چنانکه در ازمنه سلاطین ماضیه سدی سدید محکمتر از حدید بر راه سیل بسته بودند، مجدداً در این باب اهمتی کنند.^۲

سیل شدید در قزوین

«بر اثر خشکسالی و کمبود غله و حبوبات، در این سال، قحطی سختی پیش آمد که مهلکترین مجاعه دو بیست سال اخیر ایران بود؛ مخصوصاً در حدود کاشان که در اوقات عادی هم بیش از چهار ماه غله و آذوقه سکنه خود را ندارد و برای هشت ماه دیگر سال باید از خارج فراهم گردد. از اینجهت، تلفات زیادی به سکنه این شهرستان وارد نمود و در هر قریه و آبادی که هزار نفر سکنه داشت، بیش از دو بیست نفر زنده نماندند که آنها نیز آواره و پراکنده گشتند. فشار عمده قحطی متوجه بهدهات ییلاقی و کوهستانی بوده است. قیمت جو و گندم تا یک من به یک تومان رسید؛ یعنی

قحطی سال ۱۲۸۸

۱. دك: ولايات دادالمركز ایران، گیلان، پیشین. ص ۳۴۰-۳۳۹.

۲. دك: روضة الصفا، پیشین. ج ۱۰، ص ۳۸۹.

بیش از بیست برابر قیمت عادی و آن هم نایاب بود و به دست کسی نمی‌رسید [تاریخ غفادی موسوم به انددنامه].

یکی از منابع تاریخی دربارهٔ این قحطی، می‌نویسد:

زمانی که آذمخوری باب شد هزاردویست است و هشتادوهشت مردم مسلمان مردار مسلمان تا یهود را می‌خوردند. خانه‌های خود را ویران می‌نمودند و چوب آن را می‌فروختند تا خوردنی فراهم کنند. یک من تبریز نان را به نیم مثقال طلا می‌خریدند و معهداً نایاب بوده است [فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش سوم، ص ۱۸۹۱].^۱

حریق ساری

بطوریکه هدایت در جلد نهم «روضه‌الصفاء آورده است: «در شب سه‌شنبه، دوازدهم شهر شوال ۱۰۹۸، در سرایی آتشی افروختند. پس از ساعتی، دامنهٔ این آتش بالاگرفت؛ خانه‌های بسیار و مساجد و کاروانسراها طعمهٔ آتش شد و جمعی کثیر از پیر و جوان جان سپردند. در آن شب، در محلهٔ موسوم به درب‌خانه، قریب به عمارات شاهی و دروازهٔ هزار جریب، از پیران زنده‌دل و جوانان دلفریب، هفتاد و دو تن در آتش سرکش سوخته، خاکستر شدند.»^۲

گرانی و قحطی در آذربایجان

در نامه‌ای که به تاریخ ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۲۷۳، وزیر خارجه به فرخ‌خان نوشته است، از جمله چنین آمده است: «البتّه شنیده‌اید، این اوقات، در آذربایجان قحطی و گرانی اتفاق افتاده و خلق آنجا این گرانی را حمل بر بی‌اهتماسی مقرب‌الخاقان قایم مقام کرده و به‌خانهٔ او آمده داد و فریاد کردند و شورش نموده بودند؛ و می‌دانید از شورش و اجماع عوام؛ وانگهی از قحطی و گرانی که به جان آمده باشند چه‌طورها می‌شود که در این حیص و بیص، غارت می‌کنند خانهٔ بیرونی او را. و اولیای دولت می‌خواستند او را احضار نمایند قبل از عید، و کسی دیگر را مأمور فرمایند، که این اتفاق افتاد و در حقیقت، دخلی به‌نظم مملکت و بی‌اطاعتی و بی‌ارادتی اهل آذربایجان ندارد بلکه غفلتاً به‌میان آمد.»^۳

هدایت می‌نویسد: «در سنهٔ ۱۲۸۸ هجری قمری، قحطی شد که یاران فراموش کردند عشق. میرزا حسین‌خان سپهسالار برای فقرا منازلی معین کرده سرپرستی آنها را به پدرم محول داشت و شنیدم علت گرانی هشتادوهشت، برف فوق‌العاده‌ای بود که در نتیجه، راه عراق (اراک) سدود می‌گردد، و مرحوم حاج ملاعلی‌کنی گندم را خروار خروار، می‌فروخت تا خروار ۶۴ تومان، که مال صغیر است.»^۴

قحطی

اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۲، می‌نویسد: «دیروز که شاه از شهر مراجعت به عشرت‌آباد می‌فرمودند، قریب هزار نفر

۱. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین، ص ۲۶۴.

۲. روضه‌الصفاء، پیشین، ج ۹، ص ۱۷۹.

۳. مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله. قسمت اول، پیشین ص ۲۷۱.

۴. خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۳-۴ (به اختصار).

زن سر راه شاه را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند. شاه به نایب السلطنه تغییر فراوان فرمودند. واقعاً جای تغییر هم داشت. فرموده بودند که شوهرزنها را بگیرند و گداها را از شهر بیرون کنند.^۱ شگفتا، شاه عشرت طلب بجای آنکه در مقام درمان دردهای اجتماعی برآید به دستگیری مردم و اخراج گدایان از شهر فرمان می‌دهد.

«محرم ۱۳۱۰ فرا می‌رسد. مردم بعبادت دیرین، به عزاداری می‌پردازند. اجتماعات و مراودات فزونی می‌گیرد. اسباب انتشار مرض وبا از هر طرف مهیا می‌شود. از روز دوم محرم، وبا طغیان می‌کند. هنوز به دهم نرسیده، روزی صدها از مردم هلاک می‌گردند وبا روز بروز، بر طغیان خود می‌افزاید. اضطراب مردم به حد کمال می‌رسد. هرکس بیشتر می‌توسد زودتر می‌میرد. شماره سردگان در تهران به روزی ۱۵۰۰ نفر می‌رسد. اسوات را در تابوت قرار می‌دهند و تابوت را بر پشت الاغ به قبرستان می‌برند و هیچگونه تشریفات برای هیچ مرده‌ای از هر خانواده باشد بجا نمی‌آورند. گاه یکی دو روز، جنازه‌ها بر زمین است و وسایل کفن و دفن فراهم نمی‌شود.»^۲

مرض وبا

در یکی از اعلاناتهای دولتی، به تاریخ پنجم شهر رجب المرجب ۱۳۱۷، پس از مقدمه‌ای، چنین آمده است: «هرکس از عالی و دانی و اعیان و اشراف و طبقات اصناف، از دلال و انباردار و علاف و غیر هم، آنچه غله و گندم در انبارها و زایویه‌ها احتکار کرده باشند باید به میان میدان آورده به نرخ معمول و عادلانه روز بفروشند. و هرگاه پس از یک ماه معلوم شود احدی غله انبار خود را به معرض فروش نیاورده، بدون هیچ ملاحظه و مراعات احدی، انبارها و زایویه‌ها را شکافته و هر قدر غله یافت شود بیرون ریخته و به هر قیمتی که صلاح بدانند خواهند فروخت. سپس می‌نویسد: خانواده‌ها حق دارند تا مقدار ده خروار آرد برای مصرف خانه خودشان نگاه دارند و زاید از آن هر چه داشته باشند باید بفروش برسد.»^۳

قحطی و احتکار

در سال ۱۸۳۱، مرض طاعون در آذربایجان راه یافت و در گوشه و کنار این ولایت، عده کثیری را تلف کرد، و در سال ۱۸۳۱ میلادی به قول لرد کرزن، [ج ۱، ص ۱۲۶] طاعون و وبای شدیدی به شوشتر آمد و قریب ۲۰ هزار نفر را بظاک سپرد. علاوه بر طاعون و وبای، حکام و مأمورین دولتی ایران و ملانماها که از گرگ گرسنه خونخوارترند، مردمان بدبخت را بروز سیاه نشانده‌اند. در تاریخ پانصد ساله خوزستان، [ص ۱۲۰] نیز درباره طاعون خوزستان در سال ۱۲۴۷ هجری (۱۸۳۱ میلادی) می‌نویسد، گروه انبوهی از مردم آنجا از عرب و عجم را نابود ساخت، و بسیاری از آبادیها از مردم تهی شد. در شهر شوشتر، سه چهارم اهالی از بین رفتند.^۴ این بیماری مسری در رشت ۶ هزار نفر را به خاک هلاک افکند.

طاعون

۱. «وزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین. ص ۲۸۷.
۲. حیات یحیی، پیشین. ۱۳، ص ۱۱۶ (به اختصار).
۳. دک. دکتر رشوانی، «مقاله ۱۴» مجله پژوهشهای تاریخی، سال پنجم، شماره مسلسل ۲۶، ص ۲۶۴ (به اختصار).
۴. دک. احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان. ص ۱۹۹-۱۹۸.

قحطی سال
۱۳۱۷ هجری

حاج سیاح می‌نویسد: در این سال غله کم و گران بود. عمده دخل حکام و دیوانیان از ارزاق مردم بیچاره است. صد هزاران نفوس معذب می‌شوند و گرسنه می‌مانند تا کیسه چند نفر بیرحم و خونخوار پر می‌گردد؛ یعنی غله‌فروشی را منحصر به خود می‌کنند و از دکا کین نانوائی روزی یک تومان، دو تومان، ده تومان و بیشتر یا کمتر می‌گیرند. و هکذا از قصابان و سایر اصناف؛ و ایشان را مرخص می‌کنند که کم بفروشند و مخلوط کنند و گران بفروشند و باندازه‌ای که شمشیرشان ببرد کردن فقرا را بزنند. در تهران، از این دخالت حکومت، نان خرواری ده تومان به سی تومان رسید؛ نان خمیر سیاه مخلوط به همه چیز نایاب گردید. در برابر هر دکان، از رجال و نسوان هزاران روی هم ریختند. بالاخره هر قدر شکایت کردند به‌جایی نرسید. در امثال این مواقع، ملجا مردم خانه علماست. ولی حکام و ظالمان ایشان را سیر و شریک خود نموده‌اند. روزی، مردم از شدت اضطراب، به دربار هجوم بردند و به در خانه میرزا حسن آشتیانی رفتند و او را بیرون آوردند و او و حاکم را فحش دادند.

دولت، بجای حل مشکلات اقتصادی، با سرنیزه به مردم حمله‌ور می‌شد. در این موقع، را شکوفسکی که رئیس قزاقها بود از شاه اجازه ملاقات خواست. چون شاه علت آشوب و اعتراض مردم را پرسید، وی گفت: «آصف‌الدوله و سپهسالار سبب آشوب بودند که در عوض نان به مردم سرنیزه نشان دادند.»

قحطی

استویک، نماینده سیاسی انگلستان، در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ قمری) راجع به قحطی تهران چنین می‌نویسد: «در ۲۸ ماه فوریه که شاه از عمارت بیلاقی به تهران مراجعت می‌نمود، با چشم خود، مشاهده می‌کرد که چندین هزار مرد وزن گرسنه و بینوا اطراف دکانهای نانوائی را احاطه نموده‌اند و ناله آنها بلند است. شاه از مشاهده این اوضاع وحشتزده شد و به‌مقصر خود رفته حکم داد درهای عمارت قصر را محکم بستند. روز دیگر، ازدحام مردم زیاد شد. بالاخره شاه غضبناک شده داد کلانتر شهر را به‌طنباب انداختند. روز دیگر، لباس قرمز پوشیده بر تخت سلطنت جلوس کرد. در ایران، پوشیدن لباس سرخ علامت و نشانه غضبناک شدن پادشاهان قاجاریه است. با اینکه شاه لباس غضب پوشیده بر تخت نشست، باز ازدحام مردم تخفیف پیدا نکرده بود و به‌زنها تلقین می‌شد که دو دسته شده یک دسته به‌سفارت انگلیس و یک دسته به‌سفارت روس بروند و آنها را پیش شاه واسطه‌قرار بدهند که نان تهران را فراوان کنند.»^۱

وبا

دکتر فوریه که از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹، مدت سه‌سال، در ایران طبیب ناصرالدین‌شاه بوده، هنگام مراجعت به‌فرانسه، در دهم ربیع الثانی ۱۳۰۹، ضمن اظهار رضایت از چاپارخانه‌های حدود رشت، از قلت مسافر در این مناطق، اظهار شگفتی می‌کند و می‌نویسد: «حتی اصطبل چاپارخانه‌ها که باید چاپارها در آنجا اسب‌سواری خود را عوض کنند و از آنجا شاگرد چاپاری بعنوان بلد بگیرند، اسبی نداشت.»

۱. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، ص ۵۰۸-۵۰۷.

۲. مقدمه (واحد) سیاسی ایران و انگلیس، بهمن ج ۲، ص ۳۵۷.

بلای عام وبا در همه جا اوضاع را دگرگون کرده چنانکه ما، در تمام طول این راه که دایره-ترین راههای ایران بشمار می رود، یک قافله ندیدیم. فقط به دو یا سه قاطر برخورداریم که مختصریاری بر پشت داشتند.»^۱

هانری رنه، که در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه به ایران آمده است، می نویسد: «در ایران ناخوشیهای مسری مهلکی بروزی می کند از قبیل وبا و طاعون و غیره؛ و گاهی هم اهالی این سرزمین گرفتار بلای قحطی و زلزله شدید می گردند. بلای قحطی غالباً از عدم نظم و ترتیب زراعتی تولید نمی شود. تنها نقصان آب رودخانه ها موجبات قحطی را فراهم نمی کند بلکه اشکال حمل و نقل ارزاق و هجوم ملخ هم در کار است. بعلاوه، زارع باید زیاد کار کند و سود کمی از دسترنج خود ببرد. تقریباً باندازه هشت دهم حاصلی که بعمل می آورد، به مالک تعلق می گیرد، و دهقان مجبور است بسختی و قناعت اسراف معاش نماید.»^۲

قحطی

ناگفته نگذاریم که: «بزرگترین قحطی دنیا موجب مرگ ۹/۵ میلیون چینی در قوریه و سپتامبر ۱۸۷۷ گردید.»^۳

قحطی بزرگ

واتسن در قادیخ قاجاریه، ضمن گفتگو از مختصات شهر یزد، می نویسد که در سال ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۶۳ هجری قمری)، در اثر شیوع طاعون، هفت هشت هزار نفر از سکنه شهر جان سپردند.^۴ واتسن در جای دیگر، می نویسد: «سال ۱۸۳۰ در ایران، بعلت وقوع زلزله های متعدد، متمایز است. در ماه آوریل شهر دماوند صدمه بسیار دید، و گفته اند که در حدود پانصدتن در زیر بناهای ویران شده از بین رفتند. به شهرهای داسغان و سمنان و دههای اطراف آنها خسارات کلی رسید و می گفته اند که رویهمرفته هفتاد شهر و ده صدمه دیدند.»^۵

حوادث ناگوار

ویل دورانت می نویسد: «اگر زادوولد انسان بیش از ذخیره غذایی اوست، طبیعت برای جبرقراری موازنه، سه عامل دارد: قحطی، بیماری و جنگ. تاسس مالتوس در اثر معروفش، (ساله دد جمعیت ۱۷۹۸)،

قحطی، بیماری و جنگ

توضیح داد که اگر حسابی در کار نباشد ضریب موالید چندان برضریب متوفیات پیشی می گیرد که وفور دهانهای گرسنه، هرگونه ازدیاد تولید محصولات غذایی را بی اثر خواهد گذاشت. ترقیات در زمینه فنون کشاورزی و فنون پیشگیری از آبستنی در قرن نوزدهم، ظاهراً نظریه مالتوس را رد کرد: در انگلستان و ایالات متحده و آلمان و فرانسه، ازدیاد فراورده های غذایی با ازدیاد موالید هماهنگ بود، و بالا رفتن سطح زندگی، سن ازدواج را بالا برد. و صدور میلیونها کیسه گندم از کانادا و آمریکا به کشورهای دیگر، و این که این دو کشور خود نه به قحطی

۱. سه سال ددباد ایران، پیشین. ص ۳۱۰.

۲. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین. ص ۱۶.

۳. دانش بشر، پیشین. ص ۹۵۷.

۴. دد قادیخ ایران، دود قاجاریه، پیشین. ص ۱۸۰.

۵. عمان، ص ۲۴۲.

دچار می‌شدند به بیماری، بظاهر، پاسخی است جاندار به نظریهٔ مالتوس. اگر دانش کشاورزی جدید در همه جا به کار بسته می‌شد، سیارهٔ ما می‌توانست جمعیتی دو برابر جمعیت امروز خود را خوراک دهد. اما اگر مالتوس زنده بود، بیشک می‌گفت که این راه حل فقط می‌تواند ظهور فاجعه را به تأخیر اندازد. حاصلخیزی خاک حدی دارد؛ ترقیات فنون کشاورزی نیز دیر یا زود بر اثر فزونی موالید بر متوفیات، کم اثر می‌شود، و از سوی دیگر، دارو و بهداشت موجبات ادامهٔ زندگی و مالا ازدیاد عده «ناناسب»ها مسألهٔ انتخاب طبیعی را خنثی می‌کند. اما هنوز امید در پاسخ این سخن، به ما می‌گوید: پیشرفتهای صنعت و شهرنشینی و تعلیم و تربیت احتمالاً در تقلیل ضریب موالید اثر خواهد کرد. تا به تحقق پیوستن این پیشرفتها، مصلحت بشریت در این است که دانش پزشکی از آبهستی تعمیم یابد. امتیاز تولید نسل فقط برای پدران و ماداران سالم باشد نه حاصلی فرعی و ناشی از هیجانان جنسی.»^۱

تقلیل آلام بشری

ویل دورانت در مقام مقایسهٔ اوضاع اجتماعی و اقتصادی امروز بشر با دنیای قدیم، چنین می‌نویسد: «آیا توفیق کشورهای جدید را در برانداختن قحط و غلا باید اندک دانست، و این را که امروز کشوری می‌تواند با کشت فراوان نه تنها نیازمندیهای خود را برآورد بلکه هزاران تن گندم به کشورهای محتاج صادر کند، اقدامی ناچیز بحساب آورد؟ آیا حاضریم علم امروز را که خرافه‌ها و لبرنگها و تعصبات دینی را تا این حد تقلیل داده است نفی کنیم؟ آیا فنون جدید را که تا این حد به افزایش و گسترش مواد غذایی و تعمیم مالکیت و تعلیم و تربیت و آسایش و رفاه عمومی کمک کرده است نادیده بینگاریم؟ آیا زندگی در سایهٔ قوانین جمهوری، جمهوری آتن یا امپراتوری روم را با زندگی در سایهٔ قوانین اساسی جدید که برای ما، هاییناس کورپوس^۲، محاکمه در حدود قوانین حقوقی و جزائی و هیأت منصفه، آزادی دینی و فکری و آزادی زنان را آورده‌اند می‌توانیم مقایسه کنیم؟»^۳

ویل دورانت، ضمن توصیف وضع اجتماعی عهد ملکه الیزابت (۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳) می‌نویسد: «در جامعهٔ انگلیس، عدهٔ زیادی از اطفال در کودکی می‌مردند. سرتامس برون که خود پزشک عالیقدری بودشش کودک خود را از دست داد. بیماریهای واکیر و طاعون شیوع داشت. حد متوسط زندگی طبق حسابی که شده، هشت سال^۴ دیم بود. بقدریج با استفاده از صابون، ساختن حمامها و بستراهای جدید، وضع عمومی رو به بهبود نهاد. تا قبل از شیوع طب جدید نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان، بیماریهای واکیردار و امراض عفونی هر سال میلیونها از نفوس بشری را به باد فنا می‌داد. «امراض واکیردار، در زمان حکومت آنتونینس^۵، نیم جمعیت امپراتوری روم را بریاد داد، و روم را در برابر نژاد ژرمن پر زادوولد، ناتوان ساخت. طاعون در انگلستان چنان کشتار کرد که فتودالیسم را از میان برد.»^۶

۱. ویل / اری ویل دورانت، *دسهای تاریخ*، ترجمهٔ احمد بطحانی، ص ۲۱-۱۸ (به اختصار).

۲. Habeas Corpus: در قوانین انگلو ساکسونی، اصلی است که موضوع آن، تضمین آزادی فردی است در مقابل خطر توقیف و زندانی کردن خودسرا.

۳. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمهٔ عباس زریاب‌خویی، ص ۲۲۳.

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد